



آیت الله ابراهیم امینی

## ایمانی در مرتبه حضور و شهود

خوب به یاد دارم که در میان صحبت‌هایشان فرمودند، «چیزی نشده، مطمئن باشید که شاه با این کار، گور خودش را کنده است. حمله به فیضیه یعنی حمله به اسلام و این کار یعنی تیشه به ریشه خود زدن.»

امام خمینی (ره)، یک شخصیت استثنایی و دارای صفاتی ممتاز بودند. صفاتی مانند آرامش نفس، قاطعیت، شجاعت، اخلاص، استقامت، بی‌اعتنایی به جاه و مقام، بی‌توجهی به امور مادی و دنیوی، تقوا، تسلط بر نفس، بینش سیاسی، بینش اجتماعی، تدبیر، آینده‌نگری، تیزهوشی، ذکاوت، ساده‌زیستی، آگاهی به زمان، هیبت و وقار، خوب سخن گفتن، خوب نوشتن، قناعت و مرجعیت، قیافه زیبا و جالب، ولی به نظر من، مهم‌ترین رمز موفقیت حضرت امام (ره) در دو چیز بود که آن دو سرچشمه و ریشه همه فضایل و کمالات ایشان محسوب می‌شوند. این دو ویژگی عبارتند از: ایمان قوی، عقل و هوش عالی.

ایمان حضرت امام (ره) از حد مفاهیم و تصورات دینی فراتر رفته و به مرتبه حضور و شهود و یقین رسیده بودند. در واقع چنین ایمانی بود که توکل و آرامش، اخلاص، انجام وظیفه، قاطعیت، شجاعت، تسلط بر نفس، بی‌اعتنایی به جاه و مقام و امور دنیوی، استقامت و پایداری، هدف‌داری و بی‌باکی را در حضرت امام (ره) باعث می‌شد. به نظر من، وقار و عظمت و هیبت ویژه حضرت امام (ره) نیز در اثر همین ایمان بود. حتی تشخیص وظیفه را نیز معلوم همین ایمان و تقوای منم. امام چون به مرحله یقین رسیده بودند، وظیفه‌شان را خوب تشخیص می‌دادند و با قاطعیت هدف خود را تعقیب می‌کردند، از هیچ نیرویی نمی‌هراسیدند و به وعده‌های الهی اطمینان داشتند. سخنانشان از ایمان و یقین برمی‌خاست و از همین رو، بر دل‌های من نشست و به اعماق جان نفوذ می‌کرد و باعث آرامش و امیدواری می‌شد.

به جرئت می‌توان گفت که از مهم‌ترین عوامل پیروزی امام (ره) در مبارزه، عقل و فراسات و تیزهوشی فوق‌العاده ایشان بود. در اثر همین تیزهوشی بود که هدف را به خوب می‌شناختند و از این رو، قاطعانه هدف را تعقیب می‌کردند.

کسانی که با حضرت امام آشنا بودند در تصمیم‌گیری‌های ایشان دقت داشتند، خوب می‌دانند که بزرگ‌ترین رمز پیروزی ایشان در همین دو صفت، یعنی ایمان کامل و عقل و درایت کافی بود.

گریبان و بی‌عبا و عمامه، سراسیمه به منزل امام (ره) وارد شدند. آنان بسیار مضطرب و پریشان بودند. در این موقع، یکی از آقایانی که در منزل حضور داشت، خدمت امام عرض کرد، «آقا! وضع خطرناکی است. اجازه بدهید در منزل را ببندیم.» امام فرمودند، «نه.» فرد مذکور نزد یکی از علمایی که از دوستان امام (ره) بود و امام به او بسیار علاقمند بودند، رفت و از او خواست که این خواهش را دوباره با امام (ره) مطرح کند، زیرا هر لحظه این امکان وجود داشت که افراد ساواک به داخل منزل بپرزند و آن جنایت‌ها را تکرار کنند. عالم مورد نظر هم نزد امام (ره) رفت و از ایشان خواهش کرد که اجازه بدهند که در خانه را ببندند، اما امام دوباره فرمودند، «نه.» وقتی به امام اصرار کردند و بر بستن در خانه پافشاری کردند، امام فرمودند، «گفتم نه، اگر بیش از این اصرار کنید، به خیابان می‌روم و از آنجا به سوی حرم می‌روم.» بعد فرمودند، «این چوبی که بر سر طلبه‌ها زده‌اند، باید بر سر من می‌زدند. آن وقت، شما به من می‌گویید که در خانه‌ام را ببندم. اگر در خانه‌ام را ببندم که این طلبه‌ها نمی‌توانند بیایند تو!» پس از گفتن این حرف‌ها به حیاط رفتند و وضو گرفتند و نماز خواندند. پس از نماز با همان وضع برای طلاب صحبت کردند.

**به نظر من، مهم‌ترین رمز موفقیت حضرت امام (ره) در دو چیز بود که آن دو سرچشمه و ریشه همه فضایل و کمالات ایشان محسوب می‌شوند. این دو ویژگی عبارتند از: ایمان قوی، عقل و هوش عالی**

شخصیت حضرت امام نه تنها از ابعاد گوناگونی برخوردار بود، بلکه بعد از معصومان در جهان اسلام کم‌نظیر و یا حتی بی‌نظیر بوده است، از این رو، جا دارد که درباره شخصیت کم‌نظیر ایشان به تفصیل بحث و بررسی شود.

یکی از ویژگی‌های روحی حضرت امام (ره) این بود که ایشان از روح و نفسی مطمئن و با استقامت برخوردار بودند. کسی که نفس مطمئن دارد، کسی است که به وسیله ایمان، شهود باطنی و یقین واقعی به مقامی می‌رسد که دارای یک آرامش باطنی است و به یاد خدا و ذکر خدا آرامش یافته است. وقتی می‌گوید خدا، با تمام وجود خدا را شاهد است، وقتی می‌گوید قیامت، معاد، بهشت و دوزخ، با تمام وجود شاهد اینهاست. و وقتی می‌گوید اسلام و وظیفه اسلامی، علاوه بر ظاهر این مفاهیم، به باطن و حقیقت آنها نیز توجه می‌کند. چنین کسی خودش را واقعاً بنده خدا می‌داند و برای خود و سایر موجودات، استقلال وجودی قائل نیست. قلب چنین فردی آرامش دارد، چون خدا را دارد، اما تعداد کسانی که به این مقام می‌رسند، زیاد نیست. پیامبران، اولیا و معصومان (ع) از جمله این افراد بودند.

کسانی که به این مقام می‌رسند، در انجام وظیفه بیم و هراس ندارند، در هیچ حال تردید نمی‌کنند و از کسی نمی‌هراسند. کسانی که با حضرت امام (ره) ارتباط داشتند، این مسئله را خوب لمس می‌کردند که ایشان از نفس مطمئنه برخوردار بودند، از این رو، در وجود خود آرامشی داشتند که باعث می‌شد در هیچ شرایطی دچار اضطراب نشوند. در جریان دشواری‌های انقلاب، بسیار کسان دچار اضطراب و آشفتگی می‌شدند، اما تنها کسی که همواره آرامش خود را حفظ می‌کرد، حضرت امام خمینی (ره) بودند. بیشتر افرادی که به خدمت امام می‌رفتند، با اضطراب و ناراحتی می‌رفتند، اما آرام و آسوده از نزدشان برمی‌گشتند. مسئولان محترمی که در ارتباط با کار خودشان دیدارهای بسیاری با حضرت امام (ره) داشتند، این امر را تأیید می‌کنند. من نیز هرگز امام (ره) را مضطرب و ناراحت ندیدم. در سخت‌ترین و پیچیده‌ترین شرایط در ایشان آرامش درونی و حقیقی وجود داشت. به دلیل وجود همین آرامش بود که می‌توانستند بر دیگران تأثیر بگذارند و آنان را امیدوار بکنند. روز شهادت امام صادق (ع) بود و من در خانه حضرت امام خمینی (ره) در خدمت ایشان بودم. عده‌ای از آقایان علما نیز حضور داشتند. ناگهان عده‌ای از طلاب با سر و دست و شکسته و چشم



□ □ □

یکی دیگر از ویژگیهای اخلاقی حضرت امام خمینی (ره) این بود که همواره مراقب نفس خود بودند و در کنترل نفس و جلوگیری از هوسها و تمایلات حیوانی و در نتیجه، نیل به اخلاص، جدیت و کوشش داشتند.

به یاد دارم بعد از رحلت حضرت آیت الله بروجردی، برای رسیدن به مقام مرجعیت، حرکتیهای مختلفی در سطح حوزه و نیز خارج از آن، شروع شد. تنها کسی که در این مورد حرکتی نکرد، حضرت امام (ره) بودند. ایشان نه تنها خودشان در این راه قدمی بر نمی داشتند، بلکه به شاگردان و علاقمندان نیز اجازه چنین فعالیتهایی را نمی دادند. تشکیل یک جلسه استفتاء لازمه مرجعیت است. همه کسانی که در مظان مرجعیت قرار داشتند، یک جلسه استفتاء داشتند، ولی حضرت امام از تشکیل چنین جلسهای به شدت امتناع می کردند. من از آنجا که به ایشان بسیار علاقه داشتم، بسیار راغب بودم که جلسه استفتاء تشکیل بدهم. از این رو، تصمیم گرفتم که موضوع را به شکل دیگری نزد امام (ره) مطرح کنم تا شاید مورد قبول واقع شود. به همین منظور، روزی به طور خصوصی خدمتشان رسیدم و گفتم، «شما می دانید که در میان شاگردان مرحوم آیت الله بروجردی، تعدادی از افراد فاضل و ممتاز هستند که حاضر نیستند بعد از ایشان در درسهای دیگر شرکت کنند. در صورتی که اگر این افراد مدتی به بحث و تحقیقات فقهی اشتغال داشته باشند، آینده درخشانی خواهند داشت. آیا شما حاضر نیستید به این افراد کمک کنید؟» فرمودند، «حاضر، چه کنم؟» گفتم، «آنان را دعوت می کنیم که هر هفته چند جلسه در خدمت شما باشند. شما هم مسائل فقهی دشواری را که در طول جلسه های درس یا آنها رویه رو می شوید. در حضور آقایان مطرح می سازید تا مورد بحث قرار بگیرد. به این ترتیب، هم آنان پرورش می یابند و هم شما از نظر آنان استفاده می کنید.» حضرت امام که در طول صحبت من به زمین نگاه می کردند، سر برداشتند و گفتند، «آقای امینی! من از شما انتظار داشتم که به من بگویید پیر شده ای و مرگ تو نزدیک شده، به فکر آخرت خود باش و بقیه عمرت را به غفلت و بیاطاعت صرف نکن. اما تو در عوض به من پیشنهاد جلسه استفتاء می دهی. آخر من که مرجع تقلید نیستم که جلسه استفتاء لازم داشته باشم. من همین الان هم اگر کسی مسئله ای بپرسد و استفتائی بپرسد، جواب می دهم. مقلدان من آن قدر زیاد نیستند که من خودم نتوانم جواب بدهم. احتیاجی هم به جلسه استفتاء ندارم. شما مرا به دنیا دعوت می کنید!»

من که از پیشنهاد خود بسیار پشیمان شده بودم، از ایشان عذر خواهی کردم و نتیجه آن شد که علاقه ام به ایشان صد چندان شد. یعنی چطور می توان به انسانی که این حد تارک دنیاست. دل نیست؟ من در طول تحصیل در اصفهان و قم استادان بسیاری داشتم که به همه آنان ارادت دارم و از زحمتهایشان قدر دانی می کنم. ولی تنها سه نفر توانستند ارادت قلبی و محبت من نسبت به خود جلب کنند. این سه نفر مرحوم حاج شیخ محمدحسن سالم نجف آبادی، حضرت استاد علامه طباطبایی و حضرت امام خمینی (ره) بودند. حضرت امام از همان اوایل تحصیل مورد توجه و علاقه ام قرار گرفتند و دلیل این امر نیز خصوصیات اخلاقی و روانی آن جناب بود. برخورد ایشان با تمام شاگردانشان یکسان بود و چنین نبود که نسبت به بعضی بیشتر از دیگران اظهار علاقه کنند و یا آثانی که سابقه بیشتری در خدمتگزاری به امام (ره) داشتند، از موقعیت ممتازتری برخوردار باشند. این صفت به حدی بود که حتی شاگردانشان را به دیگر طلاب ترجیح نمی دادند.

من از قدیم با ایشان مأنوس و از شاگردان سابقه دار و حتی مروج ایشان بودم، اما رفتارشان با من هم درست مانند سایر طلاب بود.

□ □ □

من چون به امام (ره) علاقمند بودم، طبعاً دوست داشتم که طلاب و فضلا را به سویشان جذب کنم... دلم می خواست که حضرت امام با فضلا گرم بگیرند و با آنان دید و بازدید داشته باشند، ولی ایشان امتناع

فلسفه را در خدمت مرحوم علامه طباطبایی. با اینکه به هر دو نفر بسیار علاقمند بود، دوست داشتم بفهمم که حضرت امام خمینی (ره) در بحثهای فلسفی قوی ترند یا علامه طباطبایی و در این زمینه، همیشه منتظر فرصت مناسب بودم. سرانجام، روزی این دو استاد عزیز را برای صرف ناهار طلبگی به حجره مدرسه حجتیه دعوت کردم و خوشبختانه ایشان نیز قبول کردند. در روز موعود، من که منتظر فرصت بودم، مسئله ای فلسفی را مطرح کردم. هر دو نفر خوب گوش دادند، امام (ره) ساکت ماندند. بعد مرحوم علامه به حضرت امام (ره) نگاهی انداخت و امام هم تبسمی کردند و با آن تبسم جواب را به عهده علامه گذاشتند. در هنگامی که استاد علامه جواب مسئله را می داد، حضرت امام کاملاً گوش می دادند، ولی چیزی نگفتند و به اصطلاح درگیر بحث نشدند. بعد از آن، سئوالی فلسفی از حضرت امام کردم. ایشان نگاهی مؤدبانه به علامه کردند و سپس جواب دادند. علامه هم کاملاً گوش داد، ولی چیزی نگفت و ساکت بود. به هر حال، نتوانستم این دو استاد گرانمایه را به بحثهای طلبگی بکشانم. گویا هر دو نفر به هدف من پی برده بودند. آن روز هم برای من روز خوشی بود.

امام (ره) در تمام دوران عمرشان یک قدم نیز برای ریاست و مرجعیت

□ □ □

### روزی به ایشان گفتم، «مگر دید و بازدید و اظهار محبت نسبت به اشخاص و معاشرت، جزو اخلاق اسلامی نیست؟» فرمودند، «چرا.» گفتم، «مگر نباید به اخلاق اسلامی عمل شود؟» فرمودند، «همین طور است.» گفتم، «ما از شما انتظار داریم به اخلاق اسلامی، نه برای مردم داری و ریا، بلکه برای خدا عمل کنید.» فرمودند، «بله. درست است. باید چنین باشم، لیکن با نفس اماره چه کنم؟»

□ □ □

یکی از صفات حضرت امام این بود که ایشان از مناظره، جدل و خودنمایی در بحث اجتناب می کردند. در حالی که این کار بین بعضی طلاب و فضلا مرسوم است. حضرت امام خمینی (ره) در مباحثات علمی کاملاً اهل بحث و دقت بودند، مطالب را به طور دقیق بررسی می کردند و به اشکالات پاسخ می دادند، اما در جلسهای که بحث به صورت خودنمایی و جدل مطرح می شد، سکوت می کردند. اگر کسی از ایشان سئوالی می کرد، جواب می دادند، در غیر این صورت ساکت بودند و گوش می دادند. به یاد دارم یکی از عالمان و مدرسان قم قصد داشت برای زیارت به عتبات مشرف شود. از آنجا که وی یکی از دوستان حضرت امام (ره) بود، ایشان به دیدنش رفتند و اتفاقاً من نیز در خدمتشان بودم. در آن مجلس، حضرت امام به او فرمودند:

«شما برای زیارت به عتبات می روید و حوزه علمیه نجف جای مباحثات طلبگی است. کسانی که به دیدن شما می آیند، ممکن است بحثهای علمی را شروع کنند. مواظب باشید بحثهای طلبگی شما را از زیارت باز ندارد و سفر شما با دید و بازدید به اتمام نرسد. شما هدف دیگری دارید.»

□ □ □

من درسهای فقه و اصول را در خدمت امام (ره) می خواندم و درس

برداشتند. ایشان چنان از این تمایلات به دور بودند که حتی در تشییع جنازه مرحوم بروجردی، به طور عادی مانند یکی از افراد شرکت کردند. در مجالس ترحیم تنها می رفتند و در گوشه ای می نشستند و در بعضی از مجالس هم اصلاً شرکت نمی کردند. در ابتدا قصد داشتند خودشان مجلس ترحیمی برای آیت الله بروجردی برگزار نکنند و بر این نظر نیز پافشاری کردند. ولی بعد، به اصرار زیاد و بنا بر مصالحی، حاضر شدند که یک مجلس برگزار کنند، آن هم بعد از مجالسی که دیگران برگزار کرده بودند. در مورد اداره حوزه و پرداخت شهریه به طلاب نیز کاملاً خود را کنار کشیدند و می فرمودند:

«دیگران بحمدالله هستند و ما مباحثه طلبگی خودمان را ادامه می دهیم.»

حتی خود من به اتفاق یکی از دوستان پیشنهاد کردم، «خوب است شما هم شهریه ای پرداخت کنید، پولش فراهم می شود.» ولی ایشان قبول نکردند. اما بعد از اینکه مبارزات شروع شد، من به اتفاق آیت الله منتظری و یکی از علمای تهران، خدمت ایشان رسیدیم و پیشنهاد کردم، «لازم است شما شهریه ای بپردازید و پولش هم فراهم می شود.»

و در این موقع بود که ایشان پذیرفتند.